سخنرانی مسجد سید - اصفهان جلسه 22

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ إِنَّهُ فِي أُمِ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌ حَكِيمٌ) [1]

امشب یک پرده از مقامات حضرت مولا امیرالمؤمنین و سید الموحدین و قائد الغرّ المحجّلین و ابوالائمّة المعصومین صلواتاللهعلیهوعلیهماجمعین را به عرض برسانم و اگر حیات بود، فردا شب در بحث امامت وارد شویم و بعد راجع به حضرت بقیةالله روحیفداه در چند شب مطالبی عرض کنم.

حضرت پیغمبر9 و حضرت امیرالمؤمنین7 و ائمّه معصومین سلاماللهعلیهماجمعین، مقاماتی دارند و تمام این مقامات، در همه آنات و لحظهها و در همه حالات در وجود این بزرگواران موجود است؛ حتّی از موقعی که قدم به رحم میگذارند تا وقتی که از دنیا میروند.

آقایان! نهایتاً این مقامات طولی است، عَرْضی نیست؛ و این یک نکتهای بسیار دقیق است که اهل فضل اگر به این نکته برسند، بسیاری از مشکلات حل میشود و بسیاری از سؤالات، پاسخ داده میشود. شما هم الآن دارای مقاماتی هستید و مقامات شما در تمام حالات و در تمام آنات، در شما موجود است و این مقامات طولی است و عرضی نیست. چون اگر عرضی باشد، جمع مقامات با هم ممکن نیست.

برای عرض و طول یک مثال بزنم. تا این مقدّمه را نگویم، آن حرفهایی که میخواهم بگویم، قدری به نظر شما سنگین میآید. ناچار هستم این مقدمه را هم تنزّل دهم تا بلکه عموم، ان شاء الله توجّه کنند.

آقایان! ببینید: الآن شما دو مقام عرضی دارید که هم پهلو هستند یعنی این دو مقام با هم جمع نمیشوند. من باب مثل، اگر شما رویتان به من باشد و توجّهتان به من باشد، در آن لحظه‌ای که روی شما به من است و توجّهتان به مطالب من است، دیگر رویتان به آن طرف مسجد و به سمت قبر مرحوم سید حجةالاسلام نیست؛ توجّهتان هم به قبر مرحوم سید نیست. تا به قبر مرحوم سید متوجّه شدید و رویتان را به آن طرف کردید، از این حالتِ توجّه به من و محاذات با من میافتید. این، دو مقام عرضی است که در یک لحظه، هر دو مقام با هم جمع نمیشود. این طور که الآن نشسته‌اید، یا باید به من متوجّه باشید یا به قبر مرحوم سید؛ یا باید رویتان به من باشد یا رویتان به قبر مرحوم سید. در یک لحظه نمیشود شما هم به من متوجّه باشید و هم متوجّه قبر مرحوم سید باشید. چنان چه در یک لحظه نمیشود هم مرا ببینید و هم آن قبر و مقبره و حرم را ببینید. این دو مقام برای شما عرضی است و پهلوی هم است که در هر مقام که باشید از آن مقام دیگر منصرف هستید. دو تا حالت در یک لحظه برای شما جمع نمیشود. این را می‌گویند: «دو مقام عرضی» یعنی در عرض هم هستند و جمع نمی‌شوند. یا این باید باشد یا آن باید باشد.

همچنین در عین این که الآن این‌جا نشسته‌اید و در آن لحظه‌ای که صدای مرا میشنوید، گوشتان به صدای من است و غرق توجّه به من هستید، در آن لحظه، گوشتان صدای خیابان و موتور را نمیشنود و توجّه به آن ندارد. چون غرق در توجّه به من است. این برای شما دو مقام هست ولی در عرض هم هستند یعنی با هم جمع نمیشوند.

ولی مقامات طولی این طور نیست. چگونه؟ آقایان اهل علم! الآن شماها که این جا تشریف دارید، به من متوجّه هستید و حرفهای مرا گوش میکنید، اما خودتان یک مراتب علمی فوق‌العاده‌ای دارید که همین الآن در خزانه وجودتان موجود است. مثلاً شما فقه میخوانید، مکاسب میخوانید، متاجر میخوانید، «فرائد الاصول» شیخ انصاری اعلی‌اللهمقامه را میخوانید، در بحث استصحاب و در بحث اصل برائت و اشتغال، الآن یک مطالبی را کاملاً بلد هستید که مدرّس آن هستید و فردا برای طلبهها درس میگویید. آن معلومات الآن در شما موجود است. ولی هم اکنون به آن‌ها توجّه نمیکنید، چون توجّهِ فعلی شما به گفتارهای بنده است.

فرض کنید الآن هوا سرد میشود. شما سرما را احساس میکنید و عبایتان را به خودتان جمع میکنید. در عین این که الآن شما به سرد بودن هوا و جمع کردن عبا متوجّه هستید، در عین حال دارای مراحل علمی هستید. الآن خیلی از مطالب علمی در شما موجود است، نهایت این است که به آن‌ها

توجّه ندارید. تا توجّه کنید، شما یک حجةالاسلام هستید، یک مدرّس عالی مقام هستید. به اصطلاح دیگر، الآن شما یک خزانه علم هستید.

آن آیةالله که استنباط احکام می‌کند و به ما فتوا میدهد و مطالب علمی را از روایات و قواعد فقهی و اقوال علما، استخراج می‌کند، همه را داراست؛ در عین حال نان هم میخورد. آن وقتی که نان میخورد مواظب است که مثلاً نان نرم‌تر را بردارد و بخورد، چون نمی‌تواند نانی که یک قدری برشته باشد بخورد؛ لثههایش نمیتواند آن‌ها را نرم کند و بِجَوَد. متوجّه است که یک غذایی را بخورد که ملایم باشد. در همین لحظه‌ای که متوجّه غذا خوردن است، ایشان در همین لحظه، بحرالعلوم است. به آن مقام که توجّه کند یک دانشمند است، دریای علم است. به این مقام غذا خوردن که توجّه کند، یک نفر آدمی است که دارد غذا میخورد. این دو مقام در طول هم هستند و در یک لحظه، در او جمع است.

گهي بر طارم اعلي نشينم

گهي تا پشت پاي خود نبينم

این شعر، اشاره به این است. «گهی» نیست. بلکه هر لحظه که به مقام عالی خودش توجّه کند، «عالی» است؛ هر لحظه که به مقام دانی خودش توجه کند، «دانی» است. و این جا، حرفهای عجیبی است که گفتنش نشاید! جایز نیست من این بحثها را جلو بِکشم. چون میآیند از من سؤال میکنند و این‌ها هم یک مطالب علمی است که، وقت و فرصت میخواهد.

مطلب، بالاتر از این‌هاست! شما الآن، هم حیوان هستید و هم انسان. به مقام شکمتان، حیوان هستید. همان طور که حیوانات شکم دارند، روده دارند، معده دارند، غذا میخورند، دفع میکنند، غذا را وارد معده میکنند و فضولات را خارج میکنند، شما هم همین طور هستید. پس یک حیوان هستید. امّا در عین این که حیوان هستید شما استاد کرسی دانشگاه هم هستید. مطالب فیزیکی و شیمیایی زیادی بلد هستید؛ قواعد و قوانین هندسی زیادی بلد هستید؛ تاریخ و جغرافیا خیلی زیاد میدانید؛ در حساب، فوق‌العاده هستید؛ جبر و مقابله و مثلثات در دست شما موم است. همه این علمها الآن در شما موجود است در عین این که شما حیوان هستید و دارید غذا میخورید. چون این غذا خوردن شما از جنبه حیوانی است. وقتی که به مدارک حیوانی توجّه می‌کنید، یعنی به خوردن غذا توجّه میکنید و در این مقام هستید، در این مقام، شما یک «حیوانِ خورنده» هستید. همین الآنی که غذا می‌خورید، به محض این که متوجّه مطالب علمیتان شدید، یک ملا هستید. الآن که در حال خوردن

هستید، آن ملا بودن، در شما موجود است ولی شما به مقام ملایی خود قائم نیستید بلکه به مقام حیوانیت خود قائم هستید، چون دارید غذا میخورید. این را «دو مقام طولی» میگویند، یعنی یک مقام بالاتر از مقام دیگر است. البتّه یک مقام دیگری هم هست که بالاتر از هر دوی این‌هاست. اسمش را نمیبرم.

در یک لحظه معین، که این آقا استاد کرسی دانشگاه و آن آقا هم آیةالله است، هر دو سر سفره نشستهاند. این با کارد و چنگال گوشتها را تکه تکه میکند و به دهان مبارکش میبرد، او هم دستش را شسته، «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَی آخِرِهِ» دارد پنجه میزند. هر دو نفر الآن در رتبه حیوانیت خود هستند. این استاد در مقام حیوانی است که سینه کبک را میخورد و آن آیةالله هم در مقام حیوانی است که ران کبک را میخورد. هر دو در مقام خوردن و غرق در خوردن هم هستند. همین الآن که این دو، به نوعی حیوان هستند و در مقام حیوانیت خود قائم هستند، همین الآن آن استاد دانشگاه، دارای علوم فراوان ریاضی و طبیعی است، آن آیةالله هم الآن، یک ملای دانا در علوم فقه و حدیث و روایت و تفسیر است. حال وقتی یک قاعده از قوانین فیزیکی را از آن استاد دانشگاه میپرسند، در همان حالی که غذا میخورد، دست از غذا میکشد، توجّه میکند و قانون فیزیکی را میگوید. به بیان دیگر، قائم به مقام علمیاش میشود. از آن آیةالله هم یک مسأله، مثلاً قاعده لاضرر را میپرسند و فوری شروع میکند به بیان مقدّمات قاعده لاضرر، و اصل و فرع آن قاعده. در همین حال که او حیوان است در این رتبه، در همین حال عالمِ داناست در آن رتبه. هر دو رتبه هم با هم جمع شدهاند. خوب توجّه کردید؟

پیغمبر9 و امیرالمؤمنین7 و ائمّه: هم، همین طور هستند. دارای مقاماتی هستند. من دو مقام را به عنوان نمونه برای شما مثال زدم و الا بیشتر است، سه چهار مقام هست. الحمد لله سه تا مقامشان را من بلد هستم امّا آن مقام سوم را دیگر نمیگویم!

خوب گوش دهید! آن‌ها مقاماتی در آنِ واحد دارند. پیغمبر9 هم مقام حیوانیت و بشریت دارد، چون او هم میخورد، نموّ دارد، حرکت بالاراده دارد و این‌ها شئون حیوانیت است. در همان لحظه‌ای که پیغمبر9 از گرسنگی سنگ به شکمش میبندد و در رتبه حیوانیتش از گرسنگی ضعف پیدا کرده است، در همان لحظه، همین پیغمبر9 به مقام نورانیتش، فرمانفرمای کل عالم امکان است. پیغمبر9 در این مقام حیوانیت خود که قائم است و هنگامی که به این رتبهاش متوجّه است، مثل سایر افراد بشر است. (یأْكُلُ الطَّعامَ وَ یمْشی فِی الْأَسْواقِ) [2] . غذا میخورد، بین مردم راه میرود، وقتی سنگ

به او می‌زنند دردش میگیرد، موقعی که نان به او نمیرسد گرسنه میشود، غصّه میخورد، خستگی به او غلبه می‌کند، خوابش می‌گیرد. این‌ها مقامات حیوانیت و مقامات بشریت اوست.

خوب گوش بدهید: در همین مقام حیوانیت و بشریت، پیغمبر9 نمیداند ربع ساعت دیگر چه بر سرش میآید. و در عین حال، در همین زمان، به مقام بالاترش احاطه علمی و وجودی به تمام ممکنات دارد. همین الآن اگر توجّه به آن مقام کند و مستقرّ در آن مقام شود، احاطه علمی بلکه احاطه وجودی به تمام ما سوی الله دارد؛ چون خلقت ممکنات، در مشهد او انجام شده است. آفرینش، در شهودِ حضرت خاتم‌الأنبیاء9 و ائمّه هدی: بوده است. احاطه وجودی دارند. شهودشان، شهود وجودی است.

بر اساس این مقامات، خیلی مشکلات حل میشود. علی‌بن ابیطالب7 در مقام بشریت و رتبه پایین خود، نمیداند در آینده چه میشود، نمیداند! به راستی نمیداند! همین الآن، علی7 در مقام بالاتر خود، یعنی در مقام نورانیت و روحانیتش که مستقرّ بشود، تمام جزئیات گذشته و آینده و حال را میداند. دانستن او، چگونه است؟ دانستن مفهومی نیست، دانستن شهودی است؛ مثل کف دست.

چند شب پیش بودید که گفتم: خلیفه ثانیه به امیرالمؤمنین7 به خیال خود یک نصیحتی کرد و گفت: یا علی! تو آدم خوبی هستی. یک عیب کوچک داری. اگر آن هم رفع بشود، کاملاً بی‌عیب می‌شوی. حضرت فرمودند: «بگو ببینم آن عیب چیست؟» گفت: این است که به محض این که چیزی را از شما سؤال میکنند، فوری جواب میدهید. عمو جان! فکر کن! تأمّل کن! خوب است آدم با تأمّل جواب بدهد. بعد حضرت انگشتان دست خود را نشان دادند و فرمودند: «این چند تاست؟» گفت: پنج تا. فرمودند: «چرا به این زودی جواب دادی؟ آدم عاقل باید فکر کند، تأمّل کند، بعد جواب دهد!» گفت: یا علی! با ما نساختی! این‌ها که چیزی نیست، کف دست را که میبینم. حضرت فرمودند: «تمام حقایق عالم در نظر من همین طور است.» [3]

امیرالمؤمنین7 احاطه وجودی دارد. وجود علی‌بن ابیطالب7 به مقام روحانیت، وسیعتر از همه است و همه مستمدّ از او هستند. همه مستفید و مستفیض و بهره‌مند از مقام نورانیت او هستند. این مقامات باید حفظ بشود. حال که حفظ شد، علی7 میداند که ابن‌ملجم چه زمانی از شکم ننه‌اش بیرون آمده و چه زمانی به شکم قبر میرود. تمام اطوار زندگی ابن‌ملجم برای او آشکار است. حتّی موقعی که شمشیر به سر امیرالمؤمنین7 می‌زند، حتّی ضربت دومی که میزند، حتّی سه نفر رفیقی که همدست ابن‌ملجم هستند و با او آمده‌اند: اشعث‌بن قیس و وردان‌بن مجالد و شبیب‌بن بُجره. علی7 به

مقام روحانیتش، همه این‌ها را می‌بیند. «میبیند»، نه این که «میفهمد». نه مثل دانستن شما طلبهها که مفاهیمی در فکرش باشد؛ نه مثل دانستن شما محصّلین علوم جدیده که جدول فیثاغورث را در فکر خود بلد باشید. دانستن امیرالمؤمنین7 این طور نیست، بلکه او می‌بیند. همان طور که من شما را میبینم و شما مرا میبینید، علی‌بن ابی‌طالب7 به مقام روحانیتش همه چیز را میبیند. همان طور که الآن من بر دستم تسلّط دارم و دستم را بالا و پایین میکنم، همان طور که بر دهان و زبانم تسلّط دارم، زبانم را طوری میچرخانم که دهانم صدا بیرون میدهد، علی‌بن ابیطالب7 همین تسلّط و قدرت را بر تمام ممکنات دارد؛ نه برای این کره زمین و نه بر این منظومه، نه بر این کهکشان، بلکه بر تمام این کهکشانها و بلکه بر عالم ملکوت و بر ملائکه و بر روح القدس. این معنی مقامات ایشان است.

این مقامات هم که ما میگوییم از پیش خودمان نمیگوییم. این حرفها را بنده از روی بخار معده نمیزنم. بر اساس تخیلات و توهّمات و اندیشههای شخصی خودم به هم نمیبافم. بلکه این مطالب به موجب فرمایشات خودشان است. بنده نمی‌دانم خودم چه کسی هستم، آن وقت میتوانم به فکر و عقل خودم، مقامات پیغمبر9 و علی7 را به دست بیاورم؟ دهانم میچاید! من نمی‌دانم خودم چه کسی هستم و مقامات خودم را نمیدانم، آن وقت، من می‌توانم مقامات پیغمبر9 و علی7 را با فکر منطقی خودم به دست آورم؟ حاشا و کلا! لذا حضرات فلاسفه و متکلّمین و بالاتر از آن‌ها، حضرات عرفا و ارباب مکاشفه، آن چه را که از زبان خود ائمّه: راجع به مقامات ائمّه: نقل کنند درست است؛ آن چه را که بخواهند به فکر و منطق و شهود خودشان بگویند، غلط است.

البته بنده آن‌گونه مطالب را هم بلد هستم! بنده الآن از آن طریق عرفان‌بافی، میتوانم چیزهایی راجع به علی‌بن ابیطالب7 بگویم که گیجتان بکنم، اما آن‌ها درست نیست. من راجع به اهل بیت:، تنها از راه آیات و احادیث، یعنی آن چه را که خودشان گفتهاند میگویم. این فرمایش خودشان است: «لی مَعَ اللهِ حالاتٌ»، خودشان حالات دارند، خودشان مقامات دارند. این‌جا یک پرده ظریفتر دیگری است که محال است آن را بالای منبر بگویم! پرده، بالاتر از این‌هاست. یک مقاماتی دارند. تمام این مقامات هم در همه ساعات و آنات، در آن‌ها جمع است. در همان لحظه‌ای که علی‌بن ابیطالب7 بچّه شیری است و شیر از سینه مادرش میخورد، و اگر شیر به او دیر برسد، گرسنه میشود و ممکن است مثل بچّههای دیگر، داد و فریاد هم بکند، در همان حال، همین علی7 به مقام روحانیت و نورانیت خود، احاطه علمی و احاطه قدرتی به همه ممکنات دارد. به آن مقامش از تورات و انجیل

و زبور و قرآن، به صورت جمعی برای پیغمبر9 دارد اِخبار و اخطار میکند که وقتی گفت: «بخوان»، او (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) [4] را خواند. [5]

اینجا یک نکته بگویم؛ آقایان منبری‌ها متوجّه باشند. این (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) که علی7 روی دست پیغمبر9 خواند، هنوز قرآن که نازل نشده بود! توجّه می‌فرمایید؟ علی7 ده سیزده ساله بود که پیغمبر7 ادّعای نبوت کرد. این (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) که خواند، خواندنش مثل خواندنِ الآن بنده نیست. من خواندم: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ @ الَّذِينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ @ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ @ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ) [6] این طور که نخواند. با این صدای معمولی که نبود، و الا همه میشنیدند. یک جور دیگری است: حقیقت این آیات را به مقام نورانیت و روحانیت خود، بر پیغمبر9 متجلّی کرد. لذا کس دیگری غیر از پیغمبر9 هم نفهمید. پدر و مادر حضرت امیرالمؤمنین7 هم نفهمیدند. جدّش عبدالمطّلب هم اگر زنده بود نمیفهمید. غرض آن که نکتهها را در دست داشته باشید.

این بزرگواران، چهارده معصوم: ما، دارای مقاماتی هستند. دو مقام آن‌ها را من اشاره میکنم: یک مقام بشریت آن‌ها که در مقام بشریت مثل ما هستند. میخورند، میخوابند، غصّه میخورند، شادی دارند، گریه میکنند، خنده میکنند، راه میروند، مینشینند، کتک میخورند، دردشان میگیرد. توجّه فرمودید یا نه؟ این مقام بشریت آن‌هاست. اما در همین لحظه، دارای یک مقام دیگری هستند. تا متحقّق در این مقام هستند، تا در این مقام توجّه میکنند، مثل ما هستند. همین الآن که مثل ما هستند، تا توجّه به مقام بالاترشان میکنند، خلاق هستند به اذن خدا. ایشان به اذن خدا، محرّک زمین و آسمان هستند. ملائکه در فرمان همین بچّهای هستند که الآن شیر میخورد، و در رتبه بشریتش و در مقام حیوانیتش شیر میخورد و گریه میکند و برای او لالایی میگویند تا بخوابد. همین بچّه، به مقام روحانیت و مقام نورانیت خود، به ملائکه فرمان میدهد. همین الآن که متحقّق در آن مقام شود، همه حقایق تورات و انجیل و زبور و قرآن را واجد است و به پیغمبر9 به یک جلوه، تجلّی میدهد.

این را دانستید؟ این علی‌بن ابیطالب7 چیز عجیبی است. پریشب گفتم: بیخود نیست که جمعی مدّعی الوهیت او شدهاند! بیهیچی که نمیشود. «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها!». چرا برای ابوبکر، برای عمر -رضی الله عنّا جميعاً- برای معاویه، برای عثمان، برای ابوحنیفه، برای احمد حنبل، برای محمدبن ادریس شافعی، کسی مدّعی الوهیت نشد؟ چرا درباره این‌ها مدّعی نبوّت و رسالت نشدند؟ چرا برای این‌ها، مدّعی ولایت نشدند؟

خدا به حقّ پیغمبر9 همه شما را به مکه معظّمه مشرّف بفرماید. بنده در یکی از سفرهای مکه، در مسجدالحرام، نماز میخواندم. بلند شدم و اقامه گفتم. متوجّه نبودم که این سُمدارها و دُمدارها دو طرف من حضور دارند و وهابیها، متوجّه هستند. «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ» را هم گفتم. «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ» جزء اذان و اقامه نیست و از زمان پیغمبر9 به ما نرسیده است؛ یعنی پیغمبر9 اوّل که اذان و اقامه را دستور داد، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ» جزء آن نبود. این مسلّم است. همه فقهای شما و آیات عظام برای مقلّدینشان مینویسند. ولی ما روایاتی از امام صادق7 و امام باقر7 داریم که هر وقت شما متذکر خدا و پیغمبر9 شدید و شهادت بر یگانگی خدا و رسالت پیغمبر9 دادید، متذکر ولایت علیبن ابیطالب7 هم بشوید. چون در آسمان‌ها و عوالم بالا، هر جا پیغمبر9 دیدند که «لا اِلهَ الا الله» و «مُحَمَّداً رَسُولُ الله» نوشته شده است، پس از آن، عبارت «علی وَلِی الله» هم بوده است.

لهذا ائمه: به ما دستور داده‌اند که هر گاه توحید و رسالت را متذکر شدید، ولایت حضرت امیرالمؤمنین7 را نیز متذکر شوید. ما نه تنها در اذان و اقامه، این شهادت ثالثه را می‌گوییم، بلکه هر جا درباره خدا و پیغمبر9 شهادت می‌دهیم، طبق دستور ائمه:، ولایت امیرالمؤمنین7 را نیز متذکر می‌شویم.

بنده چون مواظب و مراقب این موضوع هستم، در اذان و اقامه‌ام نیز نام حضرت امیرالمؤمنین7 را می‌برم. وقتی در اقامه نمازم، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ» گفتم، یکی از این سه‌گوش‌های چموش، پهلوی من نشسته بود و چون صدای مرا می‌شنید، با نگاه تندی به من نگاه کرد. بالاخره نماز من تمام شد. او به من گفت: شیخنا! گفتم: نعم! گفت: این چه کلمه‌ای بود که در اقامه نماز گفتی؟ گفتم: چه گفتم؟ گفت: گفتی «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ». سپس گفت: چرا گفتی؟ گفتم: مگر علی7، دوست خدا نیست؟ گفت: چرا! هست. گفتم: خوب! من هم اقرار و اعتراف کردم که علی7، دوست و ولی خداست. گفت: نه! بی‌جا گفتی! گفتم: چرا بی‌جا گفتم؟ مگر تو قبول نداری؟ من همان چیزی را که تو هم قبول داری، اعتراف کردم. خوب، تو هم بگو «اشهد انّ عُمَر ولی الله»! گفت: من نمی‌گویم! گفتم: چرا؟ گفت: من «ولی الله» بودن عُمَر را به آن معنایی که تو می‌گویی، قبول ندارم. گفتم: خوب! من راجع به علی7 قبول دارم!

پس به طور کلّی، ما می‌توانیم بگوییم: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیاً وَلِی اللهِ»، زیرا حضرت علی7 دارای مقاماتی هستند ولی آن‌ها نمی‌توانند بگویند: «اشهد انّ عثمان ولی الله»!

به هر حال، مقام امیرالمؤمنین7، غیر از این حرف‌هاست. چند حدیث درباره مقام نورانیت و روحانیت حضرت علی7 برایتان نقل می‌کنم. این حدیث‌ها، دارای سند معتبر و معتمَد است و علامه مجلسی، در «بحارالأنوار» از کتب متقدّمین نقل فرموده است.

یکی از آن احادیث را فیض کاشانی در تفسیر «صافی» خود نقل کرده است. حضرت موسی7 از خدا درخواست کرد: (رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیک) «خدایا! خودت را بنمایان تا من نظر کنم». البتّه در این جا حرفهایی هم است که چرا حضرت موسی7 این را درخواست کرد؟ این‌ها، حکمتها دارد. حالا وقت صحبتش را ندارم. خطاب آمد: «ای موسی! تو نمیتوانی مرا ببینی»؛ (لَنْ تَرانی) «هرگز نمی‌بینی!» «لَنْ»، نفی ابد است. (وَ لکنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی) «به کوه نگاه کن. ما یک جلوهای از جَلَوات را به کوه میاندازیم. اگر کوه توانست خود را نگاه بدارد، تو هم میتوانی خودت را در مقابل تجلّیات ما نگه بداری.» حضرت موسی7 به کوه متوجّه شد. آیه این است: (فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً) [7] مقصود از «رَبُّهُ»، ربّ موسی7 یا ربّ جبل است؛ هر دو ممکن است. ربِّ آن، تجلّی کرد، نه خود ذات خدا. مواظب باشید! «لمّا تجلی الله» نیست. در (فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ) این ضمیر «ـهُ» یا به موسی7 بر می‌گردد، یا به جبل؛ که هر دو جایز است. اگر متقدّم باشد، مرجعِ متقدّم، موسی7 است؛ اگر متأخّر باشد، مرجعِ متأخّر، جبل است. وقتی ربّ موسی7 یا ربّ جبل، تجلّی کرد، کوه از هم پاشید. وای وای وای! کوه از هم پاشید! این جلوه به قدری شدید بود که موسی7 نتوانست طاقت بیاورد. موسی7، پیغمبر است؛ اولوا العزم هم هست؛ مورد عنایت تکلیم خدا هم شده است، (کلَّمَ اللهُ مُوسی تَکلیماً) [8] شده است. این‌ها همه درست است. با تمام این مقامات و تمام این مطالب، موسی7 استعداد این که در مقابل این تجلّی ربّ خود یا ربّ جبل، مقاومت کند، نداشت و نتوانست طاقت بیاورد. (خَرَّ مُوسی صَعِقاً) به اصطلاح متصوّفه، موسی7 به حال انصعاق آمد. یک مرتبه مُنصَعق شد، افتاد و مُرد! روایت دارد: «ماتَ» [9] ، مُرد! به قول درویشها، خرقه تهی کرد؛ خرقه خالی کرد. یک مرتبه تعلّق روح به بدن کنده شد.

فشار که بیاید، این طور می‌شود. اگر شما در یک شدّت و اضطراب عجیبی باشید، تعلّقتان به بدن کم میشود. به چه دلیل؟ طلاب! افاضل! خوب گوش بدهید. یک راه و روزنه علمی برایتان باز میکنم. اگر توجّهِ شَدیدی به یک مطلب پیدا کردید و در یک شدّت عجیبی واقع شُدید، تعلّق شما به بدن کم میشود. لذا حساسیت بدن یا از بین میرود یا کم میشود. در آن حال، به شما سوزن بزنند نمیفهمید. التفات فرمودید؟ در آن حال مِشک را جلوی بینی شما بیاورند، بوی خوش آن را احساس

نمیکنید. حواس خمسه از کار میافتد، چرا؟ چون تعلّقِ نفْس به بدن کم شده است. اگر این شدّت زیادتر شود، دفعتاً تعلّق نفْس به بدن، کنده میشود و فرد میمیرد. موسی7 این طور شد، چون جلوه شدید بود. بعد موسی7 را زنده کردند و گفتند: دیدی جناب موسی!

آقایان! روایت داریم. سند روایت صحیح است. این چرت و پرت‌های بچّه‌های بی‌سواد را گوش ندهید. این‌ها نه روایت دیده‌اند، نه مدارک علمی دارند، نه درس خوانده‌اند، نه قوانین حِکمی و فلسفی را به طور صحیح بلد هستند، نه سیر عرفانی و کشف و شهودی دارند. یک مشت بچّه‌ای هستند، آیا چهار تا کلمه سطحی به گوششان خورده باشد یا نه؟ آن وقت این احادیث را منکر می‌شوند. این از کودکی آن‌هاست.

روایت داریم؛ حضرت علی‌بن ابی‌طالب7، شیعیان زیادی دارد. یک دسته از شیعیان او، شیعیان بشری هستند، مثل: سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه و ذوالشهادتین و مالک اشتر و کمیل و... این‌ها، شیعیان خوب او هستند. ماها هم «شیوه» هستیم نه شیعه! التفات فرمودید؟ یک اسم تشیع روی خودمان گذاشته‌ایم! البتّه افتخار هم می‌کنیم. از کجا گفتم «شیوه» هستیم؟ «شیعه» یعنی آن کسی که دنبال میرود، مُشایع و مُشیع است. «تشییع» جنازه شنیده‌اید؟ یعنی: دنبال جنازه رفتن. هر جا جنازه میرود، این‌ها هم دنبالش بروند. «شیعه» یعنی کسی که دنبال علی7 میرود. به راستی دنبال علی7 می‌روی؟ در این سه چهار شب، چند تا خانه فقیر و بیبضاعت از ارحامتان، از همسایگانتان، از برادران دینی‌تان را رسیدگی کردهاید و به آن‌ها کمک دادهاید؟ اگر شما شیعه علی‌بن ابیطالب7 هستید، کو گریههای شبانهتان از خوف خدا؟ اگر شما شیعه علی‌بن ابیطالب7 هستید، کو آن عبادتهای عظیم علی‌بن ابیطالب7؟ چرا نمونهاش در ما نیست؟ پس ما «شیوه» هستیم! به هر حال بگذرم. البتّه همین هم خوب است، به همین هم افتخار میکنیم و ان شاء الله همین هم مایه نجات ما خواهد شد.

شیعیانِ بشری علی7، همینهایی بودند که اسم بردم و مانند این‌ها مثل: مقدّس اردبیلی، شیخ مرتضی انصاری، علامه بحرالعلوم، سید رضی و سید مرتضی. امثال این بزرگواران، یک دسته از شیعیان او هستند. امّا خیال کرده‌اید شیعیان علی7 فقط همین‌هاست؟ این‌ها شیعیان علی7 هستند در رتبه و مقام بشریت علی7. علی7 مقاماتی دارد و در هر مقامی، شیعههایی دارد. در مقام ملکوتی و روحانی علی7، یکی از شیعیانش جبرئیل است. بقیه ملائکه هم از شیعیان او در این مقام هستند. از شیعیان دیگر او در این مقام، «روح» است که بالاتر از مَلَک است. روح یک سنخ موجود از عالم

امر است. (وَ یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) [10] . هیچ اجمال و ابهامی ندارد؛ «روح» از عالم امر است. از آن بالای عالم امر هم هست. این‌ها شیعیان علی‌بن ابیطالب7 در آن مقام او هستند. علی7 تنها مال ما که نیست! علی7 مال ما هست، علی7 مال جن است، علی7 مال مَلَک است، علی7 مال روح است. در تمام این مقامات، علی7 پیشواست. در تمام این مراحل، علی7 امام است. «اُزْری» چه خوب گفته است:

و هو علامة الملائکة، فاسأل روح جبریل عنه کیف هداها

انما الکـائنات نقطة خط بِیدَیهِ نعیمُها و شقاها

علی7 به مقام روحانیت خود، امام ملائکه است. «فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکةُ وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلَتِ الْمَلَائِکةُ». [11] در این باره، روایات، بسیار زیاد است. آن‌ها شیعیان علی‌بن ابیطالب7 هستند.

البتّه باز آن‌ها هم درجات دارند. در روایت است، خوب گوش کنید! مطلب حسّاس، این کلمه است. در روایت صحیح است که آن موقعی که موسی7 آن در خواست را کرد، به یکی از شیعیان کروبی علی‌بن ابیطالب7 امر شد که بر کوه جلوه کن.

«کروبیین» یک دسته از ملائکه و فرشتههای مهمّ هستند. آن‌ها شیعه علی7 هستند، دیگر در آن‌ها سُنّی نداریم! شیعه و سنی، در بشر است، در ملائکه سنّی نداریم. در جن داریم، اما در ملائکه و فرشته‌ها نداریم. در ملکوت سُفلی که جن باشد، عُمَری هم داریم، ولی در ملائکه که ملکوت عُلیا هستند، عُمَری نداریم؛ همه‌شان عَلَوی هستند. «کروبیین»، شیعیان خاص نشئه بالای علی‌بن ابیطالب7 هستند.

در روایت دارد که به یکی از شیعیان کروبی علی‌بن ابیطالب7 امر شد که: «بر کوه جلوه کن!» شیعه کروبی علی‌بن ابیطالب7 یک تجلّی بر کوه کرد، کوه از هم پاشیده شد و موسی7 افتاد. [12] حال، مقام حضرت علی7 را فهمیدید؟

این‌ها روایت است، سندش هم صحیح است. هر کس این حرفها را بخواهد انکار کند، اطّلاع روایتی و روایی ندارد. هیچ منافاتی هم با قواعد و قوانین علمی و عقلی ندارد. هر جای آن منافات داشت، بیایند با من صحبت کنند. بنده نوکر آن کسی هستم که اهل علم باشد نه عوام چرت و پرت باف! نوشته‌ای که روی کاغذ به من میدهند، من از روی کاغذ میفهمم که این بدبخت باید برود حلوافروشی کند! بعضی سؤالات قابل جواب دادن نیست. یک چرت و پرتهایی است! این‌ها را کنار بیندازید. اگر کسی که اهل علم باشد و منطق و استدلال بلد باشد، بیاید و اشکال داشته باشد، بنده

برای گفتگو حاضر هستم. این روایات، هیچ منافاتی با قواعد و قوانین علمی و عقلی ندارد. هیچ استحاله عقلی ندارد.

مقام حضرت علی7 را فهمیدید؟ شیعه کروبی علی‌بن ابیطالب7 بر کوه جلوه میکند، جلوهاش کوه را از هم میپاشاند و موسی7 را به حال مرگ میآورد.

امّا جلوه خود علی7! در بهشت عنبرسرشت، عجیب است.

ان شاء الله تعالی همگی شما اهل بهشت هستید، بنده شما را به مدت چهل میلیارد سال در بهشت به حجره‌های خودم دعوت میکنم! چون بنده به غیر از بهشت، جای دیگر نخواهم رفت. به مرتضی علی7 نمیروم! شما هم نروید. التفات فرمودید؟ آن جا بیایید، در بهشت همه جور نعمتها هست. (حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ) [13] هست، (لَمْ یطْمِثْهُنَ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌ) [14] هست، انهار هست، اشجار هست، موسیقیهای عجیب است. جوان‌ها! این موسیقیها را که صدای خرکی دارد ول کنید. موسیقایی‌های عجیبی در بهشت هست. درختهایی هست که شاخههای آن‌ها، «لا تُعَدُّ و لا تُحصی». هر شاخهاش برگها دارد، برگهای آن، «لا تُعَدُّ و لا تُحصی». هر یک برگ آن، یک دستگاه موسیقی است، یک دستگاه سه‌گاه است و پیش درآمدش است و رِنگش است و تصنیفش است. در هر یک برگ، یک دستگاه است. آن موسیقی‌ها، خوب است. بهشت، همه جور نعمتها دارد.

این نعمتها که گفتم، نعمتهای جسمانی است. امّا بهشت یک نعمت روحانی دارد که بالاتر از همه است. آن چیست؟ آن این است که در هر شب جمعه بهشتی -نه جمعه دنیوی- تجلّی علی‌بن ابیطالب7 بر اهل بهشت میشود. [15] آه! اهل بهشت چنان لذّت روحانی از جلوه علی‌بن ابیطالب7 میبرند که حور در مقابل آن چیزی نیست. حور در مقابل آن جلوه، شلغم است! انهار و اشجار چیست؟ این گونه نعمت‌ها در مقابل جلوه علی‌بن ابیطالب7، لبو و چغندر است! بنده خدا! علی7، این است.

حالا به عشق امیرالمؤمنین7 از آن سر مجلس تا این جا، همگیتان سه تا صلوات جلی بفرستید.

نقطه ام الکتاب، فاتحه فیض و جود حاکم یوم الحساب ناظم یوم الورود

نکته حسن المآب، خاتمه هر وجود معني فصل‌الخطاب، مقصد غیب وشهود

اول قوس نزول، آخر قوس صعود

نقطه ام‌الکتاب، همان نقطه (بِسْمِ اللهِ) سوره الحمد است، که علی7 یک شب تا صبح در اطرافش صحبت کرد و تمام نشد. مقصود از «فاتحه فیض و جود» هم این است که حضرت علی7، فاتحه کتاب تکوین است.

مبدأ پیدایش است، منتهی الیه هم اوست. (إِنَّ إِلَینا إِیابَهُمْ @ ثُمَّ إِنَّ عَلَینا حِسابَهُمْ) [16] . طلبه‌ها! روایات ذیل این آیه را نگاه کنید. چیزهایی خواهید فهمید.

سرّ همه انبیاء، ظهور پروردگار

درست است این مطلب، این اشعار یک دنیا حرف دارد، و درست هم هست. یکی دو تا شعر بخوانم.

دفتر ایجاد را، طراز و عنوان علی است به تابش نور وحی شریک قرآن علی‌است

به سیرت آدمی صورت رحمان علی است به محکمات نُوین صراطومیزان علی‌است

به صدق دین نبی، دلیل و ایمان علی است

از ابوعلی سینا پرسیدند: دلیل بر حقانیت اسلام و رسالت خاتم‌الأنبیاء9 چیست؟ گفت: «تصدیق علی‌بن ابیطالب7. من دیدم علی7 دنبال پیغمبر9 است، فهمیدم حقّ است.» چه دلیل خوبی آورده است.

به صدق دین نبی، دلیل و ایمان علی‌است یگانه اصل قدیم، خجسته فرع کریم به سرّ امّ الکتاب، اوست علی حکیم

وگر نه تصدیق وي، دین نشدي آشکار به نیروی دست او، قویست شرع قویم که جز صراط علی، نیست رهی مستقیم

ز برق تیغش شود، کوه گران‌دل دو نیم

نیست فتي جز علي سیف نه‌جز ذوالفقار

سرّ همه انبیا ظهور پروردگار

«لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار». [17]

ذکر جبرئیلی درویشها این است:

شاه مردان، شیر یزدان، قدرت پروردگار

لا فتي الا علي، لا سيف الا ذوالفقار

هر صبح، صد و ده مرتبه آن را ميخوانند. بياثر هم نيست؛ اثرش توجّه به اميرالمؤمنين7 است. «لا فتى الا على، لا سيف الا ذوالفقار»، ذكر جبرئيلى است. جبرئيل، اين عبارات را در جنگ احد آورد.

شاه مردان، شير يزدان، قدرت پروردگار

لا فتي الا علي، لا سيف الا ذوالفقار

خدايا! به اسم اعظمت در قرآن، ما را از تشيع و پيروى على7 منحرف مفرما. روح ولايت على7 و اولاد على: را بر اولاد ما و اعقاب ما، نسلاً بعد النسل، جارى بفرما.

«علي اسم اعظم، علي سرّ مبهم، علي نور اقدم، علي فرد اكمل، خدا را مَثَل او»

جانم قربانت شود! (وَ للهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى). [18] مَثَل اعلاى خدا، على7 است.

فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخٍ عَلِيٍّ

عَلِيٌّ اشْتُقَ مِنَ الْعَلِي [19]

فرصت بيان حديث دوم نيست. فردا شب حديث دوم را ميگويم تا مطلب يک قدرى روشن‌تر شود و يک قدرى پيوند ولايتان با على7 بيشتر شود.

بيخود نيست درِ بهشت «يا على» ميگويد. [20] يعنى هر كس ميخواهد به بهشت برود، شود با «يا على» و از راه على7 بايد برود. [21] و اين هم حديث است. يک شب ديگر هم گفتم كه كوبه در بهشت را كه ميكوبند، آن كوبه صدا ميكند و صداى آن، «يا على» است. حديث را علامه مجلسى; در باب معاد كتاب «بحارالأنوار» نقل فرمودهاند.

يا علي، يا ايليا، يا باالحسن، يا باتراب

حلّ مشكل، سَرْوَر دين، شافع يوم‌الحساب

اين، ذكرِ چهار اسم درويش‌هاست. اين‌ها هم يک نكتههايى است؛ بدانيد!

يک استادى داشتم به نام مرحوم حاجى فاضل. از بزرگان علماى خراسان بود و ماههاى مبارک رمضان منبر ميرفت. يک فرمايش صحيحى مى‌فرمود. اين نكته را از او دارم و بد نيست. يادم ميآيد گفت: وقتى يهود عنود، آن شقى‌هاى خبيث قسى القلب سنگدل، كه بايد با پتک، سنگ آن‌ها را نرم كرد ان شاء الله، عيسى مسيح7 را كشاندند كه پاى دار ببرند و به دار بكشند، عبارتى كه از

حضرت مسیح7 نقل میکنند این است که نزدیک دار که رسید، گفت: «ایلی ایلی! لم شَبَقْتَنی؟» [22] این الآن هست. عین همین عبارت است. استاد من میفرمود: میدانید عیسی7 چه میگفته است؟ عیسی7 به «ایلیا» توجّه کرده است. «ایلیا» اسم علیبن ابیطالب7 است. یکی از القاب و اسماء امیرالمؤمنین7، «ایلیا» است.

گفتم درویشها هم در این شعر، چهار اسم را داخل کردهاند، توسّلش هم در اوقات سَحَر بد نیست. به قول مرحوم نراقی که در «خزائن» خود نوشته است، توجّه به قبر امیرالمؤمنین7 کردن و گفتن و سلام به حضرت دادن، بیاثر نیست.

استاد من گفت: عیسی7 آنجا متوسّل به علی7 شد. عیسی7 فرمود: «علی! چرا توجّه نمیکنی؟» آن وقت نور ولایت و روح قدرت وَلَوی مطلقه کلیه حضرت مرتضی علی7، عیسی7 را از دست آنها نجات داد.

و هیچ استبعاد ندارد؛ وحشت هم نکنید. ترس هم نداشته باشید. بر ماست که اثبات کنیم که علی7 بالاتر از این است.

یک عُمْر میگوییم: «یا علی!». از بچّگی که میخواهیم به راه بیفتیم، مادرمان به ما میگوید: مادر بگو «یا علی» و بلند شو. ما از اوّل به نام تو آشنا شدهایم.

ناف ما بر مِهر او بُبریدهاند

عشق او در جان ما کاریدهاند

مادر از بچّگی به ما میگوید: بگو «یا علی!» ما هم «یا علی» میگوییم. بزرگ هم که میشویم، «یا علی» میگوییم. در هر مشکلی هم که گرفتار میشویم، «یا علی» میگوییم. تا نَفَس آخر «یا علی» میگوییم.

یا امیرالمؤمنین! به حقّ حبیبهات فاطمه زهرا3، به حرمتی که دختر عمویت فاطمه زهرا3 دارد و به دوستی که به فاطمه زهرا3 داری، ما و اولاد ما را به ولای خودت تا نَفَسِ آخر باقی بدار. دَمِ مُردن به داد همه ما بِرَس. به حقّ حبیبهات فاطمه زهرا3، دَم مُردن، یک جواب لبّیک به همه ما عطا بفرما. ما را به عنوان غلامی غلامانت به حضرت عزرائیل7 معرّفی بفرما.

دیگر بس است. دو سه کلمه هم مصیبت بخوانم و دعایتان کنم.

بچّهها جنازه را شبانه برداشتند. بر اساس وصیت بابا، جنازه را به طرف غَری، یعنی نجف فعلی بردند. برای امیرالمؤمنین7 چهار صورت قبر درست کردند.

آن مصیبتی که امشب می‌خواهم یک مقدّمه آن را بخوانم و دلتان را کباب میکند، این است؛ نه خنجر است، نه شمشیر است، نه نیزه و تیر است، بلکه از همه بدتر است. به عقیده بنده، این مصیبت از همه مصیبتها بالاتر است.

امیرالمؤمنین7 دستور داد چهار صورت قبر درست کنند؛ یکی در خانه ابن حبیره، یکی در غَری، یکی در مسجد و یکی هم در کوفه. در هر یک، صورت قبری بسازند تا مردم خیال کنند قبر علی7 آن‌جاست. [23] آن وقت فرمود: «فردا که میشود، یک ناقهای را حرکت بدهید و جنازهای را رو ناقه بگذارید و به طرف مدینه بفرستید که بعضی خیال کنند بدن من به مدینه رفته است. بابا حسن جان! حسین جان! قبر من باید پنهان باشد.»

قبرش هم پنهان بود. تا زمان امام صادق7 که در زمان منصور به طرف حیره آمدند، قبر امیرالمؤمنین7 پنهان بود. جز بچّههای علی7 و خاصّان او، کسی نمیدانست قبر امیرالمؤمنین7 کجاست. در زمان امام صادق7، بعضیها مثل صفوان و امثال او فهمیدند که قبر علی7 این‌جاست. [24] در زمان هارون الرشید، قبر علی7 آشکار شد. [25]

این را هم بگویم، عیب ندارد. هارون الرشید در اطراف کوفه به شکار میرفت. یک روز رفت به شکار چند تا آهو آمدند، باز شکاری را از بالا رها کرد، سگ شکاری را هم از پایین رها کرد، رسم شکارچی‌ها این بود که سگ را از پائین و باز را از بالا رها میکردند. باز از بالا میآمد، پَر در چشم شکار میزد. چشم شکار بسته می‌شد، مجروح می‌شد، نمی‌دانست راه کجاست، نمیتوانست فرار کند. سگ از پایین حمله می‌کرد و آن را می‌گرفت. این، رسم شکار بود.

هارون الرشید هم سگ را از پایین و بازهای شکاری را از بالا فرستاد. بازها حمله به آهوها کردند. آهوها به یک تلّ رفتند و بالای تلّ دراز کشیدند. همین که آهوها بالای تلّ دراز کشیدند، بازها از بالا و سگها هم از پایین برگشتند. هارون تعجّب کرد. چرا سگ شکاری برگشت؟ چرا باز شکاری برگشت؟ بعد از چند دقیقه، آهوها راحت شدند و از آن تلّ پایین آمدند. همین که پایین آمدند، دوباره بازها از بالا و سگ‌ها از پایین حمله کردند. دوباره آهوها بالای تل رفتند و در یک نقطه معینی دراز کشیدند. دوباره بازها برگشتند و سگها هم مراجعت کردند. سه نوبت این عمل تکرار شد. هارون متعجّب شد. «این چه واقعه‌ای است؟ چه حادثه‌ای است؟» گفت: «بگردید ببینید این جا

کسی را از رساتیق و این دهاتیهای اطراف پیدا می‌کنید؟» گشتند و پیرمردی را پیدا کردند و پیش هارون آوردند.

پیرمرد! تو اهل این‌جا هستی؟ گفت: بله. تو مشغول زراعت در همین حدود هستی؟ گفت: بله. در این تلّ چیست؟ در این تلّ چه واقعه‌ای است؟ در این تلّ چه حکایتی است؟ پیرمرد کمی تأمّل کرد و هارون فهمید او یک چیزی میداند و نمیگوید. بالاخره به هارون گفت: امان میدهی تا بگویم؟ گفت: بله. گفت: در امان خدا و پیغمبر9 هستی. بگو.

گفت: با پدرم به این جا آمدم و پدرم در این مکان زیارت‌نامه می‌خواند و نماز می‌گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در این جا چه مناسبتی دارد؟ پدرم پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق7 برای زیارت به این‌جا می‌آمدم و ایشان فرمود این‌جا قبر جدش، علی‌بن ابی‌طالب7 است که به زودی آشکار خواهد شد. و این حیوانات به پناه قبر امیرالمؤمنین7 که میآیند، در امن و امان هستند. این آهوها به قبر علی7 پناه میبرند.

خدایا! به امیرالمؤمنین7، زیارت قبرش را نصیب همه این جمع که امشب به علی7 دل میدهند، بفرما. همه را به پناه قبر علی7 برسان. دست همه را از دامان علی7 و اولادش: کوتاه مفرما.

قبر علی7 پنهان بود. خودش وصیت کرده بود. چهار صورت قبر درست کرده بودند. چرا؟ دلیل آن را که میگویم، باید ناله زن و مرد شما بلند شود. این کلمه، دل شیعه را آتش میدهد!

فرمود: «حسن جان! قبر مرا پنهان بدار، زیرا اگر بدانند قبر من کجاست، میآیند و قبر مرا میشکافند. بدن مرا از قبر بیرون میآورند.»

اگر شب بیست و سوم نمی‌بود، من این عبارت را نمیگفتم.

فرمودند: «فرزندم حسن! اگر بدنم را ببینند، بدنم را آتش میزنند!» های! واویلا! فرمود: «اگر خوارج بفهمند بدن من کجاست، بدن مرا میسوزانند. بابا! قبر مرا پنهان بدار».

حجّاج ملعون، این سگ حرامزاده، گماشته عبدالملک مروان لعنةاللهعلیهما، سه هزار قبر را نبش کرد تا این که شاید قبر علی‌بن ابیطالب7 را به دست آورد و نسبت به بدن مقدّس حضرت بیادبی کند. [26] این درد است که دل شیعه را کباب میکند. قربانت بروم یا اباممحمّد الحسن! هم قبر پدرتان باید پنهان باشد، هم قبر مادرتان فاطمه3.

دیگر دعایتان کنم. یک کلمه دیگر بگویم و در خانه خدا برویم...

میگویم: آقا یا علی! برای این که جسارت به بدنت نکنند، وصیت کردی قبرت را پنهان نگهدارند.

قربان مظلومی پسرت حسین7! یا اباعبدالله! قربان آن غریبی بروم که بدنش را زیر سُمّ اسبها! «وَ بِجُرْدِ الْخَیلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْداً سَحِقُونی.» [27]

به منظور روا شدن حاجات، چند مرتبه آیه مبارکه (أَمَّنْ یجیبُ) را تلاوت کنید. برویم در خانه خدا و دعا کنیم.

چند نفر از برادران ایمانی شما، حاجات شرعی دارند. مشکلات شدیدی دارند. راهی برای حل آن مشکل، نیافته‌اند جز توسّل. توسّل اثر دارد. دعا اثر دارد. خواندن این آیه (أَمَّنْ یجیبُ) مؤثّر است.

من برای تقویت قلب شماهاست که بعضی چیزها را می‌گویم و الا خدا شاهد است میل ندارم ابراز بدارم. یک مریضه‌ای از خانواده یکی از اساتید من بود. وضعیت او، خیلی خطری بود. این ساعت و آن ساعت بود. نزدیک به جان دادن بود. من به آن استادم خیلی علاقه داشتم. شبی را شروع کردم به ختم (أَمَّنْ یجیبُ). خودم، یک نفری پشت بام، تقریباً هشت ساعت طول کشید. پشت بام خانه رفتم، هوا هم گرم بود. دوازده هزار مرتبه خواندم. تا حدود یک ساعت و نیم بعد از غروب آفتاب طول کشید. روز بعد که آمدم احوالش را پرسیدم، آن استاد من فوق‌العاده خوشحال بود. گفت: «نمی‌دانم چه شده است؟ از صبح، این مریض ما به کلّی عوض شده است! او تا سَرِ شب، خطر مرگِ این دَم و آن دَم را داشت. حالا خیلی راحت و خوب نشسته است!» بعد من به او گفتم: «من دیشب یک توسّلاتی داشتم.» گفت: «پس بگو! همین بوده. این تیشه و تبری بوده که تو زده‌ای!»

بالاخره دعا اثر دارد. این توسّلات، مؤثّر است، مخصوصاً اگر روی ایمان و اعتقاد و با توجّه، توسّل کنید.

حالا چند تا از برادران و خواهران مسلمان شما، حاجات شرعی دارند، مریض دارند، گرفتاری‌های دیگر دارند، گرفتار دارند. به منظور رها شدن گرفتاران، به منظور شفا یافتن بیماران، به منظور حلّ مشکلات برادر و خواهر دینی‌تان، برای خدا، ده، دوازده نوبت این آیه را بخوانید. بعد هم در خانه خدا برویم. بلند بخوانید:

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ أَمَّنْ یجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یکشِفُ السُّوءَ، أَمَّنْ یجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یکشِفُ السُّوءَ)

باسمک العظیم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاکرم، بمولانا امیرالمؤمنین7 و بابنائه المعصومین: و بسیدنا و مولانا الحجة المنتظر و امامنا الثانی عشر7 -دست به دامن علی7 شوید- (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ

جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا) [28] ، حبل الله المتین، علی7 است؛ عروة الوثقی خدا، علی7 است؛ دست به دامن امیرالمؤمنین7 شوید و او را شفیع به درگاه خدا قرار دهید- به حقّ علی مرتضی7، ده نوبت بلند: یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله.

خدایا! به فرق شکافته امیرالمؤمنین7، به زودی پسرش را ظاهر بفرما.

ای خدا! دست ما که از دامان علی7 در حیات جسمانی‌اش کوتاه بود و در آن زمان نبودیم. به حقّ امیرالمؤمنین7، به زودی دست ما را به دامن فرزندش بقیةالله7 برسان. چشم ما به جمال نورانی‌اش و دل ما به ظهورش، خرسند و مسرور و خندان فرما. ما را در پناه امام زمانمان7 از هر خطا و اشتباهی و از هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما. مشکلات فردی و اجتماعی ما را به حقّ حضرت بقیةالله7، حلّ و سهل و آسان بفرما. به حقّ امیرالمؤمنین7، گرفتاری‌های ما را از هر ردیفی که هست، مادّی و معنوی، جزئی و کلی، بر طرف بفرما. قلب مبارک امام زمانمان7 را از ما خشنود بدار. دل ما و اولاد ما را از ولای علی7 و یازده فرزندش: مملو و متجلّی بفرما.

به حقّ امیرالمؤمنین7، مسلمانان را که در جبهه جنگ هستند، به حقّ علی7، به حقّ علی7، به حقّ علی7، به زودی فاتح و منصور و مظفّر و غالب بدار. کفّار عنود و یهود جحود را به حقّ علی‌بن ابی‌طالب7، مغلوب بدار. شرّ کفار و ضرّ اشرار را از همه مسلمانان جهان، سیما از شیعیان بر طرف بفرما.

گویندگان کلمتین شهادتین و مخصوصاً شهادت‌دهندگان به ولای علی7 را در هر نقطه روی زمین که هستند، معزّز و معظّم و محترم و در امن و امان و در عزّ و رفاه نگه بدار.

گرفتاران بی‌گناه ما را خلاص بفرما. بیماران ما، سیما چند نفر که التماس دعا گفته‌اند، به زودی لباس عافیت کامل بپوشان. بیماری نادانی را از پیر و جوان ما دور گردان. وسعت در رزق به فقرای ما و رَحْم در دل اغنیای ما بیش از پیش عطا بفرما.

به حقّ محمد9 و آلش: قَسَمَت می‌دهم روحانیین بزرگوار ما را به جمیع طبقاتشان، آیات عظام، حجج اسلام، خطبای عالی مقام، مدرّسین، طلاب و محصّلین علوم دینیه، آنچه که هستند، در هر جای روی زمین هستند، بر عزّ و عظمت و جلالت و تأییداتشان بیفزا. ما را قدردان نعمت وجود روحانیین‌مان بفرما. گذشتگان آن‌ها، آیات عظام، محدّثین عظام و هر که در مذهب شیعه خدمتی علمی و روحانی کرده، و مُرده است، همه را با امیرالمؤمنین7 محشور بفرما.

خیر و برکت به کسب و کار و کشت و فلاحت ما عطا بفرما. دو نعمت بزرگ یعنی صحّت و امنیت را از ما زوال نیاور و به همه مسلمانان جهان عطا بفرما.

امشب طلب‌های خودت را از ما، به ما ببخش. توفیق ادای طلب‌های مادی و دیون مادی هم به همه ما عطا بفرما. حاضرین مجمع ما، مرد و زن، عالم و غیر عالم، هر کدام هر حاجت شرعی دارند، روا بفرما.

پیشینیان ما که در این مسجد به عنوان بندگی تو نماز می‌خواندند، قرآن می‌خواندند، دعا می‌خواندند، منبر می‌رفتند، موعظه گوش می‌کردند، موارد مختلف اعمال معنوی را در این مسجد بر پا می‌داشتند، همه آن‌ها را بیامرز. از ثواب‌های جلسات ما سهم وافی، بل اَوْفی به آن‌ها عطا بفرما.

بر علوّ درجات مرحوم سید حجّةالاسلام اعلی‌اللهمقامه بیفزا. شعله روحانیت را در دودمان او تا ظهور امام زمان7 باقی بدار.

بمحمّد9 و آله: و عجّل فرج مولانا صاحب الزمان7.

[1] . زخرف: 4

[2] . فرقان: 7

[3] . بحارالأنوار، ج40، ص147

[4] . مؤمنون: 1

[5] . بحارالأنوار، ج35، ص18

[6] . مؤمنون: 1-4

[7] . اعراف: 143

[8] . نساء: 164

[9] . بحارالأنوار، ج13، ص229

[10] . اسراء: 85

[11] . بحارالأنوار، ج24، ص89

[12] . بصائرالدرجات في فضائل آل محمد:، ج1، ص69 / بحارالأنوار، ج13، ص224؛ «عن أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: إِنَّ الْكَرُوبِيِّينَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا مِنَ الْخَلْقِ الْأَوَّلِ جَعَلَهُمُ اللهُ خَلْفَ الْعَرْشِ لَوْ قُسِمَ نُورُ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لَكَفَاهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا سَأَلَ رَبَّهُ مَا سَأَلَ أَمَرَ وَاحِداً مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ فَتَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا.»

[13] . رحمن: 72

[14] . رحمن: 74

[15] . بحارالأنوار، ج8، ص174؛ «عَنْ سَلْمَانَ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ9 أَنَّهُ قَالَ: وَ اللهِ يَا عَلِيُّ! إِنَّ شِيعَتَكَ لَيُؤْذَنُ لَهُمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ وَ إِنَّهُمْ لَيَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْظُرُ أَهْلُ الدُّنْيَا إِلَى النَّجْمِ فِي السَّمَاءِ وَ إِنَّكُمْ لَفِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي غُرْفَةٍ لَيْسَ فَوْقَهَا دَرَجَةُ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ الْخَبَرَ.»

[16] . غاشيه: 25 و 26

[17] . « لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِي»؛ الكافي، ج8، ص110 / بحارالأنوار، ج20، ص54 و 71.

[18] . نحل: 60

[19] . بحارالأنوار، ج35، ص19

[20] . بحارالأنوار، ج8، ص122؛ «عَنِ ابْنِ‌عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ9 قَالَ: إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ يَا عَلِيُّ.»

[21] . ؟؟؟؟؟؟؟

[22] . انجيل متي، باب 27، آيه 46. (لازم به ذكر است مسيحيان معمولاً «ايلي» را به «خدا» ترجمه مي‌كنند!)

[23] . بحارالأنوار، ج42، ص214

[24] . كامل الزيارات، ص34 و 35

[25] . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج1، ص26-28

[26] . منتخب التواريخ، ص291

[27] . دمعة السابكة، حاجي ملا باقر بهبهاني، ص350 / معالي السبطين، محمدمهدي مازندراني، ج2، ص31.

حضرت سكينه3 خود را بر جسد شريف پدر انداخت و چند بار فرياد كشيد تا بيهوش شد. وقتي به حال خود بازگشت، فرمود: از پدرم شنيدم كه مي‌گفت:

شيعتي ما ان شربتم ماء غذب فاذكروني

او سمعتم بغريب او شهيد فاندبوني

و انا السبط الذي من غير جرم قتلوني

و بجرد الخيل بعد القتل عمداً سحقوني

ليتكم في يوم عاشورا جميعا تنظروني

كيف استسقي لطفلي فابوا ان يرحموني

و سقوه سهم بغي عوض الماء المعين

يا لرزء و مصاب هد اركان الحجون

ويلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلين

فالعنوهم مااستطعتم شيعتي في كل حين

اي پيروان من! هر گاه آب گورا نوشيديد، مرا ياد كنيد و هر گاه داستان غربت غريبي يا شهادت شهيدي را شنيديد، بر من بگرييد.

من نبيره ي رسول خدا هستم، مرا بي گناه كشتند و سپس با تاختن اسب بدنم را خرد كردند.

اي كاش همه ي شما در روز عاشورا بوديد و مي ديديد كه چگونه براي طفل صغيرم آب طلبيدم و آنان از ترحم به من خودداري كردند.

به جاي آب گوارا تير ستم را به كودك كوچكم چشانيدند. واي از اين مصيبت بزرگ و دردناكي كه پايه هاي كوه بلند حجون [در مكه] را به لرزه درآورد!

واي بر آنان كه قلب رسول جن و انس را جريحه دار كردند! پس اي شيعيان من! هميشه و هر چه در توان داريد آنان را لعنت كنيد.

[28] . آل عمران: 103